

تعارض قانون عادی با قانون اساسی

مسأله اینست که هر گاه قوه مقننه عمداً یا سهواً قوانینی خلاف قانون اساسی وضع و تصویب کند و حل اختلاف به استمانت اصول و قواعد کلی حقوقی میسر نگردد و ناگزیر اجرای قانون عادی مستلزم نقض قانون اساسی باشد در این صورت تکلیف قاضی چیست؟

در پاره‌ای قوانین اساسی اختیار رسیدگی و اتخاذ تصمیم صراحة به دادگاهها تفویض گردیده چنانکه ماده ۳۴ قانون اساسی جمهوری ایرلند بمحاکم استیناف و دیوان عالی کشور اجازه داده است که به ایراد اصحاب دعوی دائر به عدم انطباق قانون عادی با قانون اساسی رسیدگی و حکم کنند.

در بعضی قوانین اساسی اختیار فوق صراحة پیش‌بینی نگردیده لیکن از روح و مفاد قانون اساسی و ماهیت وظائف و مسئولیتهای قضات استنباط شده است که قوه قضائیه میتواند قانون عادی را بعلت مغایرت با قانون اساسی بی‌اثر اعلام کند. در ایالات متحده آمریکای شمالی برای اولین بار رئیس وقت (۱) دیوان عالی کشور در سال ۱۸۰۳ در دعوائی که تحت رسیدگی داشت (۲) قانون عادی را مخالف قانون اساسی و باطل اعلام نمود و از همان تاریخ صلاحیت مزبور برای قوه قضائیه مسلم شد. خلاصه استدلال رئیس دیوان عالی چنین بود:

قضات که مسئولیت انطباق قوانین را بر دعاوی و اختلافات عامه به عهده دارند لزوماً و اجباراً قانون را شرح و تفسیر میکنند. هر گاه در ضمن استنباط حکم با دو قانون متضاد مواجه شوند بایستی حدود اعتبار و نفوذ هر یک از دو قانون را مشخص سازند. بنابراین اگر یکی از دو قانون مزبور که بر دعوای مطرحه قابل انطباق میباشد قانون اساسی باشد دادگاه باید تصمیم بگیرد که دعوی را طبق قانون عادی حل و فصل نماید و قانون اساسی را رعایت نکند یا بالعکس طبق قانون اساسی رأی دهد و قانون عادی را بلااثر سازد.

نظر به اینکه قانون اساسی در هر حال حاکم بر مصوبات قوه مقننه میباشد قاضی باید

۱ - Chief Justice Marshall.

۲ - Marbury V. Madison.

همان را بردعوی شمول دهد و برطبق آن حکم کند.

در غالب کشورهاییکه بنحوی تحت نفوذ اصول حقوقی انگلیس و آمریکا قرار گرفته و همچنین در جوامعیکه اصول حقوقی مزبور عیناً پذیرفته شده است قوه قضائیه صلاحیت و اختیار دارد که قانون عادی متناقض با قانون اساسی را ملغی الاثر اعلام نماید. چنانکه در استرالیا و هرشش ایالت آن - در کلیه پنجاه ایالت متحده آمریکا شمالی و حکومت مرکزی آن - در کانادا و ده استان آن - در هندوستان - در جمهوریهای آمریکای مرکزی و جنوبی ترتیب فوق مجری است.

در کشورهای اروپائی اجازه ابطال قانون عادی بملت تناقض آن با قانون اساسی در قانون اساسی سال ۱۹۲۰ اثریش و در قانون اساسی سال ۱۹۴۸ ایتالیا پیش بینی شده .

در قوانین اساسی کشورهاییکه تجدید نظر قضائی در مصوبات قوه مقننه مسکوت مانده است عقیده رایج اینستکه محاکم اصولاً نمیتوانند ایراد به قانون عادی را استماع نمایند و برطبق آن رأی دهند.

اعتقاد راسخ غالب حقوقدانان فرانسه بر اینستکه رسیدگی و دخالت محاکم در قوانین مصوب قوه مقننه و انطباق مصوبات آن با قانون اساسی و احیاناً ابطال قانون عادی امریست ناصحیح، غیرموجه و خلاف اصول. چنانکه در زمان حکومت قانون اساسی جمهوری سوم فرانسه در هیچ مورد و کلاً و اصحاب دعوا محاکم را در معرض درخواست رسیدگی انطباق قانون عادی با قانون اساسی قرار ندادند اگرچه با قانون اساسی کلی و مجمل و بسیار مختصر مزبور چنان مجالی هم به آسانی بدست نمیامد.

نظریه فوق یعنی منع قوه قضائیه از الغاء قانون عادی اگرچه در زمان قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه نیز تعقیب میگردد. ولی نظر به اینکه در قانون اساسی مذکور پاره ای حقوق و اختیارات و همچنین بعضی محدودیتهای برای قوه مقننه منظور گردیده که در قانون اساسی جمهوری سوم وجود نداشت لذا قانون اساسی جمهوری پنجم برای نظارت عالیه بر اجرای صحیح آنها طی مواد ۵۶ تا ۶۳ شورای قانون اساسی مرکب از نه تن پیش بینی کرد که مقام ریاست جمهور فرانسه و سنا و مجلس ملی هر کدام سه تن از اعضاء شورای مزبور را انتخاب و منصوب میکنند.

تصمیماتی که با اصول قانون اساسی مرتبط باشد اعم از اینکه مورد شور و رأی قوه مقننه قرار گرفته و یا هنوز به پارلمان تسلیم نشده باشد باید بوسیله شورای قانون اساسی بررسی و اطمینان حاصل شود که مقررات آن با اصول مزبور معارض نیست. رئیس جمهور هر يك از دو مجلس و همچنین نخست وزیر میتوانند لوائح و تصمیماتی را که هنوز کلیه مراحل قانونی

آنها خاتمه نیافته است جهت اظهار نظر به شورای قانون اساسی تسلیم نمایند. رأی شورا قطعی و نهائی است و هر گاه امری را متناقض با قانون اساسی اعلام نماید هرگز صورت قانونی نخواهد گرفت و اجرا نخواهد شد.

ترتیب فوق اگرچه بالنسبه به قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه که طی آن (مواد ۹۱ تا ۹۳) کمیته قانون اساسی پیش بینی شده بود بمراتب مؤثرتر است معذک در مقایسه با تجدید نظر قضائی که در پاره ای کشورها و منجمله ایالات متحده آمریکا شمالی مرسوم است فرق بسیار دارد.

نظریه حقوقدانان فرانسه در باب عدم مداخله قوه قضائیه در مصوبات قوه مقننه در پاره ای از کشورهای قاره اروپا پذیرفته شده است. در بلژیک و سوئد و دانمارک که حقوق و آزادیهای صراحتاً در قوانین اساسی آنان تضمین گردیده و مفهوم آن منع قوه مقننه از تصویب قوانین خلاف میباشد مع الوصف دادگاهها از رسیدگی و اظهار نظر در تجاوز قوه مقننه از حدود مزبور خودداری میکنند.

در قانون اساسی هلند طی ماده ۱۲۳ تصریح شده است به اینکه مصوبات مجلسین که به توشیح پادشاه رسیده باشد قانون است. دادگاهها برای اثبات اعتبار آن دلیل دیگری جستجو نخواهند کرد.

در مورد کشورهاییکه تجدید نظر قضائی در قوانین عادی آنان مجاز نگردیده این توهم دست ندهد که نسبت به قانون اساسی خود بی اعتنا بوده یا رعایت آنرا غیر ضروری دانسته اند. زیرا در پاره ای قوانین اساسی اصولاً محدودیتی بر اختیارات قوه مقننه پیش بینی نگردیده تا موردی جهت رسیدگی و احراز تجاوز قوه مقننه در بین باشد. و در بعضی دیگر که اختیارات قوه مقننه محدود گردیده چنین فرض شده است که فقط قوه مقننه مکلف به رعایت حدود مزبور میباشد بعبارت دیگر بمجلس اعتماد میکنند که از اختیارات و حدود مقرر تجاوز نخواهد کرد چرا و بجه دلیل قوه قضائیه پیش از قوه مقننه مورد اطمینان باشد و همچنین چگونه میتوان مطمئن بود که قوه قضائیه پیش از قوه مقننه بمقصود و مفهوم قانون اساسی آشنا باشد. کسانی معتقدند که نظارت بر قوه مقننه و اجبار آن بر رعایت مقررات اساسی چرا بمردم که منشاء حاکمیت میباشد واگذار نشود. چنانکه در سوئیس بنا به تقاضای ۳۰۰ نفر اتباع دولت میتوان هر یک از قوانین مصوب قوه مقننه حکومت فدرال را برای تصویب به آراء عمومی ارجاع و احاله نمود. با این ترتیب در هر مورد که انطباق قانون عادی با قانون اساسی مورد تردید قرار گیرد موضوع به قضاوت عمومی گذارده خواهد شد تا آراء عامه که حاکمیت از آن اوست نسبت به آن حکم کند.

تجدید نظر قضائی در مصوبات قوه مقننه ایران

مقدمه بایستی متذکر بود که حتی در کشورهاییکه اصل تجدید نظر قضائی پذیرفته شده

و رایج گشته به قوه قضائیه اجازه و اختیار کسریا الحاق یا تفییر ظواهر الفاظ قانون اساسی بهیچ روی داده نشده است. قاضی مکلف است قانون را بهمان صورت که هست بپذیرد و بمورد اجراء بگذارد. هر گونه تصرفی در قانون اساسی بنا بر این منحصرأ در معانی الفاظ قانون خواهد بود.

محاكم میتواند طی آراء خود معنی کلمه یا جمله یا عبارتی را مورد بحث و تحقیق قرار دهند و آراء سابق را تفییر یا تکمیل یا تصفیه و تنقیح کنند و حتی احکام و رویه های دادگاههای قبلی را فسخ نمایند. لیکن در هر حال در ظواهر الفاظ قانون اساسی محدود و محصورند.

اکنون باید به این سؤال پاسخ داد که تفویض اختیار به قوه قضائیه ایران جهت تصرف در معانی الفاظ قانون اساسی و انطباق آن با قانون عادی و عنداللزوم بلا اثر نمودن قانون عادی حکمش چیست؟

۱- قانون اساسی ایران صلاحیت قوه مقننه را طی اصل پانزدهم بسط و توسعه بی سابقه ای داده و مقرر داشته است که قوه مقننه در عموم مسائل آنچه را صلاح ملک و ملت میدانند بررسی و مذاکره مینماید تا پس از تصویب و توشیح پادشاه بمورد اجراء گذاشته شود. با وجود اختیار وسیعی که به شرح فوق به قوه مقننه ایران تفویض گردیده امکان تجاوز قوه مقننه از حدود مقرر بموارد استثنائی محدود میشود و در نتیجه فرض مسأله یعنی رسیدگی محاکم به تعارض قانون عادی با قانون اساسی نیز بهمان نسبت محصور خواهد شد. تشخیص آنچه که در صلاح مردم و جامعه میباشد امریست سیاسی و مرجع تمیز و تشخیص و قضاوت در آن قوه مقننه است و قوه قضائیه بهیچ روی مجاز نیست در تشخیص قوه مقننه و اینکه امر مصوب در صلاح جامعه بوده است یا نه وارد رسیدگی و اظهار نظر شود.

۲- در بسیاری اصول قانون اساسی عباراتی از این قبیل ذکر گردیده است: با اطلاع مجلس شورای ملی - منوط به تصویب مجلس شورای ملی است - مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین مینماید - مگر در مواردیکه قانون تصریح میکند - ممنوع است مگر بحکم قانون - مگر در مواقعیکه قانون استثناء نماید. قیود فوق در حقیقت اجازه هائیکه بمنظور تفییر و تصرف در احکام کلی قانون اساسی به قوه مقننه اعطاء گردیده و مجال هر گونه اظهار نظر قضائی را از دست قوه قضائیه خارج ساخته است. بنا بر این اصل شانزدهم متمم قانون اساسی دائر به اینکه ضبط املاک و اموال مردم بمنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر بحکم قانون متضمن دو حکم است یکی نهی دیگران اعم از قوه مجریه و قوه قضائیه از ضبط اموال مردم و دوم اعطای اجازه و اختیار به قوه مقننه در تصویب قوانینی که ضبط اموال مردم را میسر و ممکن سازد. اختیارات قوه مقننه در تصویب قوانین راجع به ضبط اموال مردم عام و کلی و بدون حد و قید و مرز است. و لذا قوه

قضائیه ملاکی جهت رسیدگی واحراز تجاوز قوه مقننه از حدود قانون اساسی در اختیار نخواهد داشت .

۳- قسمت اخیر بند اول از اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی صریح است به اینکه شرح و تفسیر قوانین از مختصات مجلس شورای ملی است .

نظر به اینکه در هیچیک از اصول قانون اساسی و متمم آن اجازه تجدید نظر در قوانین عادی به قوه قضائیه داده نشده است لذا هر گونه تفسیری بمنظور استنباط چنان حکمی محتاج تصویب مجلسین سنا و شورای ملی است که تاکنون حاصل نشده است .

۴- اصل ۸۹ متمم قانون اساسی مقرر داشته است که دیوانخانه عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه های عمومی و ایالتی و ولایتی و بلدی را مجری خواهند داشت که آنها مطابق با قانون باشند .

حدود صلاحیت قوه قضائیه بموجب اصل فوق محدود به عدم اجرای مصوبات قوه مجریه و سازمانهای ایالتی و ولایتی گردیده است که با قانون مخالف باشند . لفظ قانون مندرج در قسمت اخیر اصل مزبور عام است از قانون اساسی و قانون عادی و بنا بر این مفهوم مخالف اصل ۸۹ بدولحاظ قاضی را از تطبیق قانون عادی با قانون اساسی باز- میدارد .

اول اینکه واضمین قانون اساسی مواردی را که قاضی مجاز به رسیدگی و تطبیق و اظهار نظر است محصور نموده اند و حتی بصورت اشاره و غیر صریح و ضمنی ذکر کرده اند که مصوبات قوه مقننه نیز مشمول اختیارات مندرج در اصل مذکور میباشد .

دوم اینکه ملاک تشخیص قاضی در اجراء یا عدم اجرای احکام و نظامنامه ها و قانون، قید شده است . از این روی هر گاه قاضی در صحت و اعتبار آنچه که ملاک حکم اوست نیز بتواند تردید نموده آنرا بعلمت عدم انطباق با قانون اساسی ملغی الاثر اعلام کند به پایه و بنیان اصل ۸۹ متمم قانون اساسی لطمه میخورد .

۵- بسیاری از الفاظ قانون اساسی دارای معانی مبهم و مجمل و کلی و قابل تفسیر است و به قاضی مجال میدهد که افکار و عقاید شخصی خود را بعنوان نظریات واضمین قانون اساسی در آنها بگنجانند و روح و فلسفه قانون را برای خاص و محدود سوق دهد .

۶- قاضی ممکنست اشتباه کند یا خلاف منطق استنباط نماید یا عقیده اش را بعدها تغییر دهد اینگونه لغزشها آنها در میثاق میان مردم و حکومت یعنی قانون اساسی که اصل ثبات باید بحد کمال در آن رعایت شود و مادام که رسماً تغییر نیافته است عیناً اجراء شود اثرات عمیق در حیات جامعه و روحیه افراد بجای میگذارد و از منیع و مقدس و عظیم بودن قانون اساسی میگذرد .

- ۷- نظریات دقیق و فنی و حقوقی قضات قانون اساسی را از معنی عمومی و عادی آن خارج میسازد و روابط حکومت و مردم را از آنچه که مورد قبول عامه است منحرف میکند .
- ۸- محاکم از وظیفه اساسی خود یعنی حل اختلاف میان افراد جامعه به کنترل قوه مقننه و اعمال نظارت بلا جهت بر آن مبادرت میورزند و خواه ناخواه به کشمکشهای سیاسی مضر و معارض با اصل تفکیک قضاوت از سیاست کشیده خواهند شد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی